

## رهایی اسب تخیل

سه فصل نخست به گلوله باران مدرسه و قتل عام محصلین اختصاص دارد. نخست از دید متین الملک به ماجرا می‌نگریم، سپس صادق - مدیر مدرسه - و سروان رحمت که مأمور دستگیری او شده، حکایت را پیش می‌برند. این دو به نهضت می‌پیوندند و ما در سیر ماجراها آنان را همراه دکتر حشمت می‌بینیم. در فصلهای چهارم تا هفتم، رعیتی عاصی به نام بابک در مرکز دید رمان قرار می‌گیرد و تاریخی را بازتاب می‌دهد که سبب پیوستن روستائیان به نهضت جنگل می‌شود. فصلهای بعد را - جز فصل ۱۸ از دید متین الملک و فصل ۲۰ از دید معتمد - دکتر حشمت روایت می‌کند.

اهمیت کار حسن اصغری در این است که به جای پرداختن به همه ماجراهای تاریخی به شیوه‌ای کرونولوژیکال، بر جزئیاتی تمرکز می‌یابد که سبب فاصله‌گیری‌اش از تاریخ و نزدیکی‌اش به داستان می‌شود. اما او در همه فصول رمان از این توفیق بهره‌مند نیست. به واقع رمان از ترکیب‌بندی یکدستی برخوردار نیست. یعنی مجموعه فصلهایی که ساختمان آن را تدارک می‌بینند، از نظر خیال‌پردازی داستانی در یک حد نیستند. قدرت خیال نویسنده در برخی فصلها اوج می‌گیرد و تصویر زنده‌ای از شخصیتها و درونیات آنها ابداع می‌کند. مثلاً در فصل دوم، شخصیت صادق و به هم‌ریختگی روحی‌اش در فضایی کابوسناک و در میان بارانی یکریز بارنده، به خوبی تجسم یافته است.

فصل هشتم، صحنه عروسی دکتر حشمت و ماهرخ، فصل لیریک، پر تپش و زنده‌ای از رمان را می‌سازد. فصل دهم، صحنه ترور حاکم گیلان به وسیله اعضای انجمن ستار، خواننده را به میانه معرکه می‌برد و درگیر تشویش و تردید دکتر حشمت می‌کند که از موضعی روشنفکرانه به سوی اسلحه و سیاست می‌رود. فصلی که نشان می‌دهد چگونه خشونت حاکمیت اشرافی - فتوئدالی، روشنفکری مردد و رقیق‌القلب را وادار می‌کند خواسته‌هایش را به زبانی سیاسی و نظامی بیان کند. در فصل هفدهم، دکتر حشمت در بند اوهام درونگرایانه‌اش

ول کنید اسب مرا رمانی است درباره نهضت جنگل و زندگی و سرنوشت دکتر حشمت، که در ۲۱ فصل روایت می‌شود. پیش از این نیز داستانهایی - به ویژه به وسیله نویسندگان شمالی - درباره جنبش‌های بخش میرزا کوچک خان و یارانش نوشته شده است. اما اغلب آن نوشته‌ها، از این حرکت همچون عنصری از عناصر سازنده فضای اقلیمی، بهره برده‌اند؛ و با تکرار باورهای تاریخی - عامیانه کمتر به کشفی داستانی رسیده‌اند. گاه نیز پرداختن به نهضت جنگل، بازتاب‌دهنده حسرتی نوستالژیک به تغییر و تحول بوده است و جنبه‌های مبارزاتی - مرامی بیش از تجلیات زیبایی‌شناختی - هنری نظر نویسنده را جلب کرده‌اند.

و حالا حسن اصغری - که بیشتر به عنوان نویسنده داستان کوتاه شناخته شده است - می‌کوشد به جای بازآفرینی متنهای پیشین، جلوه‌های تازه‌ای از تناقضات روحی یک فرد درگیر در موقعیتی تاریخی را مورد مکاشفه قرار دهد. اما اصغری تا چه حد توانسته است این پروژه نوآندیشانه را به سامان برساند؟

سالها از ماجرا گذشته است. سر تپ متین الملک - عامل قتل دکتر حشمت - که برای مداوا نزد دکتر شوکتی رفته است، دفتر خاطرات خود را به او می‌دهد تا بخواند. دفتر که باز می‌شود رمان آغاز می‌شود. دفتر خاطرات حکم چارچوبی را ایفا می‌کند که ماجراهای تاریخی را دربر می‌گیرد. چارچوبی که در عین حال نویسنده را ملزم می‌کند تا داستان را از زاویه دید کاتب خاطرات پیش برد. او در فصل اول به این امر وفادار می‌ماند و روایت متین الملک را از گلوله باران مدرسه و قتل عام محصلین می‌آورد. اما از فصل دوم، رمان - که قرار است صبحه‌ای نو داشته باشد - خود را از قید چارچوب - تمهیدی بازمانده از رمان قرن نوزدهم - می‌رهاند و از نظرگاه آدمهای گوناگون، روایت می‌شود؛ آدماهایی که متین الملک نمی‌توانسته از ذهنیات آنها مطلع باشد. چنین است که می‌گوییم چارچوب، با روال کلی روایت همخوانی ندارد و باری اضافی بر دوش رمان است.

اصغری در **ول کنید اسب** مرا به جنبش جنگل می‌پردازد، اما هدفش پدید آوردن رمان تاریخی به روال معهود آن نیست:



## ● ول کنید اسب مرا

حسن میرعبدینی

● حسن اصغری

● انتشارات زال، چاپ اول، ۱۳۸۰

داستان خوب است.

رمان‌نویسی که خود را ملزم به رعایت «حقیقت‌های تاریخی» می‌کند از این نکته غافل می‌شود که: «روایاتی که به نام تاریخ به ما عرضه می‌شود خود رمانهایی است که تمایلات زورمندان و یا اطرافیان آنها به آن شکل داده و غالباً آنچنان با تعصب همراه است که به دشواری می‌توان از خلال آن گفته‌ها به چگونگی واقعی حوادث پی برد.»<sup>۱</sup>

در بازآفرینی هنرمندانه تاریخ به شکل رمان تاریخی رازی نهفته است، و نویسنده‌ای می‌تواند رمانش را به میزان متعادلی از شور و آگاهی برساند که این راز را دریابد: راز جعل واقعیت بر پایه تخیلی خلاق تا زمینه لازم برای ابداع شخصیتی رمانی فراهم شود.

اما ضعف ترکیب‌بندی که از آن صحبت کردیم در فصلهایی رخ می‌نماید که نویسنده در هیئت تاریخ‌نگار ظاهر می‌شود و به نوعی همان حرفهایی را تکرار می‌کند که تاریخ‌نگاران پیشین کرده‌اند.

مثلاً در همه فصلهایی که دکتر حشمت حرکت قشون انقلابیون را از رشت به سوی تهران شرح می‌دهد (فصلهای ۹ تا ۱۵)، این احساس وجود دارد که به واقع خود او حدیث نفس نمی‌کند، بلکه نویسنده با قرار گرفتن در پشت صورتک وی گزارش می‌دهد؛ از دیدگاههای متضاد سران نهضت می‌گوید و ما را با چهره‌های تاریخی انقلاب مشروطه و جنبش جنگل آشنا می‌کند - بی آنکه بتواند چهره داستانی زنده‌ای از آنها ارائه دهد. برخلاف فصلهای داستانی که وجه درونی و تخیلی چیرگی داشت، در این فصلها سایه وجه بیرونی و استنادی سنگین است.

در هر حال، توفیق اصغری به عنوان رمان‌نویسی خلاق منوط به بازنگری و بازنویسی فصلهای گزارشی است. ول کنید اسب مرا ارزش چنین کاری را دارد.

پانویس:

۱. ناصح ناطق: راهنمای کتاب، بهمن و اسفند ۱۳۵۶.

تصویر می‌شود. آشفتگی و هول‌زدگی او در حین گریز از مأموران حکومت خوب ساخته شده تا تک‌افتادگی روشنفکران و شکستهای تاریخی آنها - از مشروطیت به بعد - را بازتاب دهد.

فصل پایانی نیز که روایت نویسنده محدود به ذهن دکتر حشمت است، از فصلهای جاندار رمان است. هرچند پایان خوشبینانه و مرامی آن - دکتر حشمت چون رودی به دریای مردم می‌پیوندد - تا حدی احساساتی از کار درآمده است.

در این فصلهاست که به تدریج دکتر حشمت به عنوان یک شخصیت داستانی شکل می‌گیرد. نویسنده به دانسته‌های خواننده درباره دکتر حشمت تاریخی اکتفا نمی‌کند و دکتر حشمت داستانی خود را ابداع می‌کند. چه باک که در مقاطعی با تصویر تاریخی این چهره نخواند.

مهم این است که در پایان، شخصیت داستانی زنده‌ای پیش روی خواننده شکل می‌گیرد.

در فصلهای پیش گفته، تأکید نویسنده بر تخیل داستانی است. او موفق است زیرا قهرمانانش، صادق و دکتر حشمت، از خود به عنوان یک «فرد» سخن می‌گویند و وجود متناقض خود را به نمایش می‌گذارند. در این فصلها، نویسنده در بند آن نیست که «حقیقت» تازه‌ای را آشکار کند. تخیل خود را رها می‌سازد و از چشمان تیزبین و جزء‌نگار یک هنرمند به صحنه ترور یا عروسی می‌نگرد، و به واقع از تاریخ در حد جزئیاتی برای خلق فضای دوران بهره می‌گیرد، تا آن حد که گستره خیال‌ورزی او را محدود نکند. هر چند سایه ماجراهای تاریخی در پس زمینه اثر حس می‌شود، اما نویسنده به درستی، در بند دقت تاریخی نمی‌ماند. داستان را بر گزارش و مستندنگاری ترجیح می‌دهد و در نتیجه، شخصیت زنده‌ای می‌آفریند که زندگی و مرگش - به تعبیر نابوکف - تیره پشت خواننده را می‌لرزاند و این ویژگی یک